

شبکه معنایی «انجام کار» در گفتمان قرآنی بر مبنای

نظریه «پیش نمونه»*

مهرداد آقائی (نویسنده مسئول)**

عبدالرحیم شیخی دیزگاه***

چکیده

نظریه «پیش نمونه»، یکی از نظریات مهم در معناشناسی شناختی است که از نتایج مبحث «مقوله- بندی» محسوب می‌شود. با استفاده از این نظریه می‌توان یکی از ابزارهای مؤثر معناشناختی را برای تحلیل واژگان قریب‌المعنی در سیاق‌های مختلف قرآن به دست آورد؛ طبق این نظریه هر واژه دارای یک حالت مرکزی است یا پیش‌نمونه‌ای دارد که در یک شبکه یا سیاق‌های مختلف توسعه معنایی پیدا می‌کند و با آن معنای مرکزی و پیش‌نمونه‌ای در ارتباط است. برای دستیابی به مراد و مفهوم‌سازی الهی، نخست به معنای پیش‌نمونه‌ای نیاز داریم سپس به شبکه معنایی، با معنای پیش‌نمونه‌ای معنای مادی یا اصلی واژه‌ها و با شبکه معنایی، معنای معنوی یا فرعی به دست می‌آید. بر این اساس، نوشتار حاضر سعی دارد تا با کاربست نظریه پیش‌نمونه و با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی، معنای کانونی انجام کار را در شبکه معنایی و ساختار منسجم قرآنی استخراج کند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که برای انجام کار در ساختار قرآنی واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع» بیشترین کاربرد را دارند. این سه واژه نه تنها به یک معنا نیستند، بلکه هیچ‌کدام از آن‌ها را نمی‌توان در جای یکدیگر به کاربرد؛ به طور کلی واژه «فعل» در مفهوم‌سازی الهی، برای انجام کاری که کوچک، یا سریع و گذرا و یا بدون نقشه و برنامه باشد، به کار می‌رود. به همین جهت خداوند برای توصیف انجام کارش که سریع انجام می‌گیرد و یا تأثیرگذار اصلی برای انجام هر کاری به خواست و اراده او بستگی دارد و یا کار مؤمنانی که در انجام کار می‌شتابند و کوچک‌ترین کار خیر را رها نمی‌کنند و زود موقعیت گناه را ترک می‌کنند، واژه «فعل» را به کار برده است و واژه «عمل» به کاری که مداوم و مستمر و با علم و آگاهی و با اختیار و با قصد و نیت باشد، دلالت می‌کند. به همین جهت جزاء و پاداش الهی برای خوش‌بختی و یا نگون‌بختی ابدی انسان به کارهایی تعلق می‌گیرد که انجام دادن مداوم آن‌ها با واژه «عمل» بیان شده است و واژه «صنع» برای انجام کاری که با مهارت و زیرکی انجام بگیرد، دلالت می‌کند.

کلید واژه‌ها: معناشناسی شناختی، شبکه معنایی، نظریه پیش‌نمونه، گفتمان انجام کار.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰- نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران / almehr55@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، سمنان، ایران / abdolrahem.sheikhe@semnan.ac.ir

مقدمه

در قرآن کریم هر واژه‌ای برای خود جایگاه دقیق و خاصی دارد، به طوری که هر واژه در جایگاه خود مناسب‌ترین واژه برای آن جایگاه است که هیچ جایگزینی برای آن نمی‌توان آورد. هرگاه مصداق و دلالت واژه‌ای در واژه دیگر تکرار شود و یا اشتراک معنایی داشته باشد و به اصطلاح معناشناسی مترادف باشد، صرفاً هم‌معنایی تام نیست، بلکه بسط الفاظ، دلیلی بر احاطه داشتن همه جوانب و شرایط و اهداف است تا نکته‌ای از نظرگاه همگان پوشیده باقی نماند و برداشت نادرستی از پیام الهی صورت نگیرد.

لفظ دقیق، لفظی است که بتواند انسان را به معنای مراد برساند و واژه‌ای غیر از آن نباشد که در جایگاهش بتواند همان معنا را برساند. این همان چیزی است که نظم قرآن با سیاق و واژه‌هایش با بالاترین درجه بلاغت بیانگر آن است که اگر کلمه‌ای دیگر یا مترادف آن جایگزین آن کلمه قرار گیرد، نتواند معنای آن را ایفاء کند.

لفظ، ظرف معناست و کشف رابطه الفاظ با معانی به درک و دریافت پیام منجر می‌شود، از این‌رو شناخت معنای دقیق الفاظ و اجزای تشکیل دهنده کلام برای فهم درست معنا ضرورتی انکارناپذیر دارد و از جهت دیگر معنای لفظ، زمانی می‌تواند راهنمای انسان باشد که واژه در بافت متن، مورد ارزیابی قرار گیرد و گرنه صرفاً بررسی لغوی واژه راهی را پیش نمی‌برد و انسان را به مقصود اصلی نمی‌رساند.

در شبکه معنایی، مطالعه معنا مانند یک نوع آدرس دادن و موقعیت‌یابی و مکان‌شناسی (topology) است. ما در واقع به دنبال فهم و تبیین موقعیت یک معنا در شبکه معنایی زبان قرآن کریم هستیم؛ ما می‌خواهیم جایگاه و موقعیت یک معنا را درون شبکه معنا پیدا کنیم و این کار از طریق یافتن پیوندهای این معنا با دیگر معانی حاصل می‌شود، لذا ما در یک تحقیق معناشناسی با این مسئله مواجه هستیم که این مفهوم با کدام مفاهیم همسایه و همنشین است و با کدام مفاهیم ارتباط متداعی دارد، یعنی بتوانیم پیوندهایش را تحلیل کنیم و عملاً یک نقشه پیش روی مخاطب خودمان بگذاریم تا بتواند به مراد الهی دسترسی داشته باشد.

بر این اساس می‌بینیم که کارکرد و مفهوم‌سازی انجام کار سه واژه «فعل»، «عمل» و «صنع» در قرآن کریم با توجه به معانی خاص‌شان به صورتی دقیق، متناسب با

سیاق آیات مفهوم‌سازی شده است، به گونه‌ای که نمی‌توانیم جای آن‌ها را با یکدیگر عوض کنیم، هر چند که باهم قرابت معنایی زیادی دارند. بدین‌گونه، قریب‌المعنی بودن واژگان، با توجه به سیاق و بافت آیات از یکدیگر متمایز شده است. بنابراین، هدف قرآن از ذکر قریب‌المعنی بودن این واژگان، صرفاً تفنّن خطاب نبوده، بلکه در معانی آن‌ها تفاوت‌های ظریفی دیده می‌شود که با دقتی بسیار ادای معنا می‌کنند، پس هر واژه وضع شده است تا سهم معنایی اش را به قوی‌ترین شکل ادا نماید؛ شکی نیست که این حکم بر تمام واژگان قرآنی منطبق است.

معانی واژه‌ها و نحوه استعمال آن‌ها در ترکیب، به ادراک حسی و مقوله‌بندی ما از جهان بستگی دارد. مراد از مقوله‌بندی، توانایی تشخیص شباهت‌های موجود میان اشیاء و تشکیل مجموعه‌ای از افراد با آن‌ها است که تعبیرها و واژه‌هایی که به کار می‌بریم ساختار مقوله‌بندی ما را نشان می‌دهند.

یکی از ویژگی‌های اساسی ما انسان‌ها، این است که می‌توانیم شباهت‌های موجود میان اشیای پیرامون خود را بیابیم و آن‌ها را در مقولات یا مجموعه‌هایی جداگانه دسته‌بندی کنیم؛ ما این مجموعه‌ها را با ویژگی‌هایی خاص می‌شناسیم که در واقع اوصاف و ویژگی‌های آن مقولات هستند.

از آنجایی که ما جهان را مشاهده می‌کنیم و نقش فعال در آن داریم، اطلاعات فراوانی از آن و اشیای پیرامون خود به دست می‌آوریم. تجربه ما از این جهان و اطلاعاتی که از آن داریم در سرشت زبان ما انعکاس می‌یابد. بر این اساس اگر باور داشته باشیم خداوند، در زبان قرآنش تجلی یافته و با همان زبان با بشر سخن گفته است، پس می‌توانیم با بهره‌جستن از ابزارهای تحلیل زبان بشر، در تحلیل کلام خدا سود بجوییم و به این مسئله ورود پیدا کنیم و ماهیت آن را در مورد واژگان قرآنی ارزیابی و واکاوی کنیم.

۱. سؤالات پژوهش

سؤالاتی که برای این پژوهش مطرح است عبارت‌اند از:

۱. حوزه معنایی گفتمان انجام کار بر اساس نظریه پیش‌نمونه چگونه ارزیابی می‌

شود؟

۲. بر اساس شبکه معنایی، چگونه به مراد و مفهوم‌سازی الهی در انجام کار دستیابی حاصل می‌شود؟

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه معناشناسی و شبکه معنایی، پژوهش‌های فراوانی از قبیل کتاب، پایان‌نامه و مقاله به صورت نظری و کاربردی نگاشته شده است که نشان دهنده اهمیت و ضرورت پژوهش این موضوع است. سابقه این بحث‌ها به قرن‌های اولیه برمی‌گردد. از همان دوره‌های آغازین، دانشمندان بسیاری همچون ابن‌جنی، جرجانی، ابوهلال عسکری، راغب اصفهانی و سیوطی و... به بررسی‌های معناشناختی در حیطه زبان‌شناسی پرداخته‌اند؛ هر چند که با نام علمی امروزی مطرح نبوده است.

در حوزه معناشناسی و زبان‌شناسی قرآن کریم، در دوره معاصر نیز تألیفات و پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است که از جمله مهمترین آن‌ها که مرتبط با این بحث است می‌توان به چند مورد زیر اشاره کرد:

- کتاب «التأویل اللغوی فی القرآن الکریم دراسة دلالية»، به قلم حامد الصالح، حسین (۲۰۰۵م): این کتاب نخست به نقش تأویل در معناشناسی پرداخته است؛ سپس به تبیین علم معناشناسی و نقش آن در فهم قرآن با استفاده از آرای دانشمندان عصر حاضر و علماء گذشته پرداخته است.

- مقاله «کاربست نظریه پیش‌نمونه و شبکه شعایی در معناشناسی تقوا در قرآن»، نوشته مریم نیلی پور، که در شماره ۶۶ فصلنامه ذهن (۱۳۹۵) به چاپ رسیده است. این مقاله به این نتیجه رسیده است که معنای پیش‌نمونه تقوا همان حفظ خطر و نگاهداری نفس از طغیان است.

شبکه شعایی معنای تقوا دلالت بر این می‌کند که انسان همواره محتاج ارتباط با خداست و غیر از او پناهگاهی ندارد.

- مقاله «مفهوم‌شناسی «فعل» و «عمل» در کاربردهای قرآنی» نوشته سگر بابازاده، که در همایش ملی نقد زبان‌شناختی ترجمه‌های معاصر فارسی قرآن

کریم(۱۳۹۸)منتشر شده است. این مقاله بیشتر کاربرد صرفی واژگان «فعل» و «عمل» را در قرآن بررسی کرده است.

- مقاله «کاربرد نظریه شبکه معنایی در مطالعات قرآنی» (میدان معناشناسی امر، اراده، مشیت) نوشته فاطمه حسینی، چاپ شده در شماره دوم دوفصلنامه علمی، پژوهشی پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن(۱۳۹۷) است.

این مقاله به این نتیجه رسیده است که «أمر» نقطه آغاز مشیت‌ها و اراده‌های خداوند و محور مدیریت و اتصال آن‌ها به شمار می‌رود، «مشیت» ظرف تجلی «أمر» در هستی است، لیکن هیچ‌گاه «أمر» در نظام «مشیت» قطعی نیست، درحالی‌که «اراده» برای امر قطعی خدا به کار می‌رود.

مزیت این پژوهش، نسبت به پژوهش‌های قبلی این است که بازنمایی تفاوت این واژگان در سیاق و گفتمان قرآنی برای دستیابی به مراد الهی است.

۳. مبانی نظری پژوهش

در اینجا مفاهیم و مبانی نظری تبیین می‌شود که در علم معناشناسی در تحلیل معنا مطرح است و در این پژوهش از آن‌ها در تحلیل معنایی واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع» استفاده شده است.

۳.۱. شبکه معنایی

یکی از پدیده‌های مهم زبان، انعطاف‌پذیری معنایی است؛ یعنی در سیاق‌های مختلف، بخش خاصی از اطلاعات مرتبط برجسته شوند.

انعطاف‌پذیری معنا و ارتباط معانی گوناگون واژه‌ها موجب شده است که زبان‌شناسان شناختی معنا را به صورت شبکه‌ای در نظر بگیرند. در این شبکه یک معنای مرکزی وجود دارد که دیگر معانی پیرامون آن معنای مرکزی شکل می‌گیرند. (قائم‌نیا، ۳۱۲: ۱۳۹۰)

به عبارت دیگر به مجموعه‌ای کلی از کلماتی که دارای پیوستگی و ارتباط هستند و در یک الگوی معنادار مرتب شده‌اند، شبکه معنایی گفته می‌شود، که از طریق واژگانی حاصل می‌شود که قریب‌المعنی هستند و یا روابط همنشینی

دارند. (ایزوئسو، ۱۳۶۱: ۲۵) هدف شبکه معنایی گردآوری همه واژگانی است که به حوزه مشخصی اختصاص دارند و کشف رابطه یکی با دیگری نیز رابطه عام و فراگیر است. (مختار عمر، ۱۳۸۶: ۷۲)

شبکه معنایی بر پایه این فرض استوار است که مفاهیم در «حافظه معنایی» انباشته می‌شوند؛ مراد از حافظه معنایی، واژگان ذهنی هستند، یعنی معانی را که در شبکه معنایی حاصل می‌شوند و در حافظه بلند مدت معنایی ذخیره می‌شوند. (اوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۳۳)

در شبکه معنایی هر زبانی می‌توان گفت که «برای هر لفظ فقط یک معنا وجود دارد و اگر یک لفظ چندین معنا داشته باشد، باید آن را در سیر تحولات تاریخی یا تحولات دلالتی و یا اسباب دیگر جستجو کرد، زیرا یک لفظ در طول حیات خود و کاربرد آن نزد افراد یک زبان تغییرات گوناگونی را در خود داشته است و این تغییرات، معانی مختلفی برای یک لفظ پدید می‌آورد». (پرچم، ۱۳۸۹: ۴)

گاهی سیاق در تعیین معنای واژه‌ای که چند معنا دارد نقش اساسی دارد؛ به عبارت دیگر، دو نوع کارکرد سیاق را باید از هم جدا کرد؛ یکی تعیین معنای مورد نظر از میان معانی ممکن واژه، و دیگری رفع ابهام از آن. در مورد ابهام، به طور دقیق نمی‌دانیم واژه بر چه چیزی صدق می‌کند و مدلول آن چیست، یعنی خارج از سیاق با احتمالات بسیاری روبه‌رو می‌شویم که سیاق موارد ابهام را بر طرف می‌کند. (قائم‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۲۵)

۳.۲. نظریه پیش‌نمونه

نظریه پیش‌نمونه، نظریه‌ای در باب نحوه مقوله‌بندی است که نخستین بار از سوی روانشناس شناختی مشهور، راش و همکارانش، برای تبیین پاره‌ای از یافته‌های تجربی مطرح شد. در مقوله‌بندی، ما وجوه تشابه و تفاوت اشیاء را بررسی می‌کنیم که بدون توانمندی مقوله‌بندی، پدیده‌های جهان خارج را در محیطی آشوب‌گونه، سردرگم می‌یابیم. (قائم‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۷۹)

تجربه ما از این جهان و اطلاعاتی که از آن داریم، در سرشت زبان ما انعکاس می‌یابد؛ در نتیجه تعابیر و واژگانی که به کار می‌بریم، ساختار مقوله‌بندی ما را نشان می‌دهد. (مختاری و رضایی، ۱۳۹۲: ۷۴)

پیش‌نمونه‌ها را معانی مرکزی یا مرکزی‌ترین اعضای يك خانواده، مفهومی می‌دانند که بیشترین ویژگی‌های مشترك اعضای يك مقوله خاص و کمترین خصیصه‌های مشترك با دیگر مقوله‌ها را دارند.

در این مورد می‌توان مقوله «میوه» را در نظر گرفت. میوه مفهومی دارد که انسان غالباً مؤلفه‌های «بخش دانه‌دار شیرین و آبدار و خوراکی و گیاهی درخت» را برایش قائل است. به مجموع این خصیصه‌ها، پیش‌نمونه «میوه» گفته می‌شود. بنابراین، مفاهیمی مانند سیب، توت فرنگی، موز یا لیمو بر حسب خصیصه‌های‌شان به پیش‌نمونه «میوه» نزدیک‌ترند و میوه‌هایی که مفهوم‌شان با الفاظی نظیر نارگیل، پسته، نخودفرنگی، زیتون و... به ذهن تبادر می‌کنند، بر اساس اصل شعاعیت، از این پیش‌نمونه دورترند. (گیررتس، ۱۳۹۳: ۳۹۳)

استفاده از مقولات در فهم عبارت‌های قرآنی نقشی مهمی دارند که بر اساس سیاق، هدف و مراد الهی را تعیین می‌کند. مثلاً واژه «رجل» در دو عبارت قرآنی زیر بر اساس مقوله‌بندی چنین تبیین می‌شود:

- ﴿و جاء رجلٌ من اقصی المدینة یسعی﴾. (قصص: ۲۰)

- ﴿و جاء من اقصی المدینة رجلٌ یسعی﴾. (یس: ۲۰)

تعریف و تکثیر بر اساس موقعیت گوینده یا مخاطب در کانون توجه قرار می‌گیرد. گوینده در جایی که چیزی یا کسی در قلمرو معرفت خود یا مخاطبش قرار ندارد، آن را مجهول یا نکره می‌آورد و اگر آن چیز یا شخص در آن قلمرو قرار گیرد، آن را به صورت معلوم یا معرفه در کانون توجه قرار می‌دهد. در هر دو آیه واژه «رجل» به عنوان فاعل به صورت نکره آمده است، بی‌تردید نکره بودن این اسم بدین معنا نیست که فرد مورد نظر برای گوینده پیام (خدا) ناشناخته است، بلکه در آیه اول، قلمرو معرفتی برای حضرت موسی و در آیه دوم قلمرو معرفتی نسبت به قوم، بیان شده است.

این تصویر از مرد مورد نظر در دو آیه به خاطر اهداف متفاوت صورت گرفته است و در هر دو سیاق بار معنایی متفاوتی دارد. در آیه اول «مِن أَقْصَى الْمَدِينَةِ» این نکته را نشان می‌دهد که حضرت موسی در میان افراد حاشیه‌نشین شهر و گمنام هم طرفدارانی دارد. در آیه دوم، نشان می‌دهد که برخی از کسانی که در دوردست زندگی می‌کردند، نسبت به ماهیت دعوت رسولان آگاهی بیشتری داشتند.

می‌توانیم تبیین کنیم که هر تعبیر زبانی صحنه‌سازی خاصی از عنصرهای موقعیت مورد نظر را بیان کرده است. اگر به صورت معرفی یعنی نام آن شخص بیان می‌شد، نمی‌توانستیم نتیجه بگیریم که حضرت موسی در میان افراد ناشناس و کسانی که هویت آن‌ها برای وی معلوم نبود، طرفدارانی داشته باشد. در این صحنه ناشناس بودن شخص برجسته می‌شود و اهمیت می‌یابد و در آیه دوم نمی‌توانستیم به این نتیجه برسیم که دعوت رسولان در میان افراد گمنام و کسانی که در متن نزاع قوم با آن‌ها نبودند، تأثیر داشته است. در این صحنه دور آمدن برجسته می‌شود و اهمیت می‌یابد. در نتیجه درجه تخصیص و تعمیم تابع هدف آیه است و از آنجایی که هدف آیه با مجهول ماندن شخص متناسب است، نامی از آن به میان نیامده است. در این صحنه‌سازی که کارگردان اصلی خود گوینده است، برخی از عنصرها را مقدم صحنه؛ یعنی جلوی دید مخاطب در کانون توجه پررنگ و برخی را دورتر از دید مخاطب هرچند در کانون توجه است، ولی کم‌رنگ‌تر، قرار می‌دهد. در چنین موقعیتی عنصر کم‌رنگ تحت‌الشعاع عنصرهای پررنگ قرار می‌گیرند.

۴. بازنمایی انجام کار در قرآن کریم

۴.۱. تبارشناسی واژه «فعل»

واژه «فعل» به معنای انجام دادن، اجرا کردن، تأثیر گذاشتن و تحقق بخشیدن کاری است. این کلمه‌ای بر حالت یا وقوع امری در گذشته، حال یا آینده دلالت می‌کند و در مقابل قول و قوه قرار می‌گیرد. (دهخدا، ماده فعل)

حسن جبل می‌گوید: «فعل» یعنی به شدت عبور دادن یا گذراندن چیزی از چیز دیگر؛ یا به شدت مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر (قطع کردن یا جدا کردن، یا حمل

یا به حرکت درآوردن چیزی که سنگین باشد)، تغییر دادن چیزی یا ایجاد کردن آن؛ همان طوری که برای تبر یا تیشه، دسته چوبی قرار می‌دهند تا چوبی یا زمینی را بشکافند گفته می‌شود: «یفعل بالفأس و القدوم».

«فعل» ایجاد است از عدم نه اینکه در عرض و جوهر باشد، بلکه خود آفریدن و ایجاد جوهر است؛ سپس در مورد هر تلاشی که برای انجام دادن کاری نیروی مضاعف بخواند و یا تحمل کردن آن با مشقت باشد، عمومیت پیدا کرده است و یا مهارت پیدا کردن یا داشتن نیرو و انجام چیزی با جدیت را «فعل» می‌گویند. (حسن جبل، ۲۰۱۰م: ۳/۱۶۹۲)

مصطفوی می‌گوید: «فعل» همان ایجاد عمل است، به لحاظ نسبت انجام کار به انجام دهنده‌اش و صادر شدنش از آن را «فعل» گویند. هر گاه جهت وقوع در خارج باشد «عمل» گفته می‌شود و از جایی که خود فعل ایجاد عمل است و وقوع در خود فعل است به مدح و ذم توصیف نمی‌شود، چون مدح و ذم تابع خصوصیتی است که متعلق به عمل خارجی است مانند «فلیعمل عملاً صالحاً»؛ پس گفته نمی‌شود: «فلیفعل فعلاً صالحاً». (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۲۶)

معنای «فعل» در «پیش‌نمونه»، یعنی انجام دادن هر کاری از روی قصد و نیت یا بدون هدف، از روی علم و آگاهی یا نادانسته، از جاندار یا بی‌جان، باشد و یا به معنای ایجاد چیزی یا تغییر دادن چیزی که با قدرت مضاعف باشد. به عبارت دیگر در «فعل» کانون توجه به جهت فاعل یعنی انجام دهنده کار است.

۲.۴. تبارشناسی واژه «عمل»

واژه «عمل» یعنی کار کردن، انجام دادن و ساختن، سعی و کوشش کردن، مبالغه نمودن در رنج و آزار کسی، و کاری است که از روی دوربینی و عاقبت اندیشی و تفکر و تجربه و آزمایش انجام گیرد.

به کار بردن اعضای بدن در اجرای احکام الهی به طور مداوم را «عمل» می‌گویند. (دهخدا، ماده عمل)

راغب اصفهانی می‌گوید: «هر فعلی که هدفمند از جاننداری انجام بگیرد «عمل» گفته می‌شود و «عمل» از «فعل» خاص‌تر است، زیرا کاری که به حیوانات و یا جمادات ارتباط داشته باشد «فعل» گفته می‌شود». (اصفهانی، ۲۰۰۶: ماده عمل)

مصطفوی می‌گوید:

«عمل» تلاش مادی است که منجر به ایجاد یا تهیه یا نقل چیزی می‌شود، مانند آهنگری که نیزه‌ای را درست می‌کند و کاری است که در خارج آشکار می‌شود و در شأن و مقام سبقت می‌گیرد، به خاطر اینکه تمام کسب خیرها و اظهارات خارجی به اقتضای حالت‌های باطنی است. از جهت صدور و انتساب به فاعل، شأن بر آن اطلاق می‌شود و از جهت انتساب به وقوع و تحقق خارجی «عمل» گفته می‌شود. علاوه بر این «عمل»، کار اختیاری، همراه با علم و تفکر است که از انسان یا جنّ حاصل می‌شود، چون داشتن اختیار از آثار قدرت و توانایی آن دو است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۷۳)

فیروزآبادی می‌گوید: «عمل» به حرفه و شغل می‌گویند و «عاملین» کسانی هستند که آن‌ها متولیان مؤسسه خیریه و یا کارگزارانی باشند که در جمع‌آوری زکات و صدقات می‌کوشند و آن‌ها را از مالداران دریافت می‌کنند و معنی «عمل» در آیه ﴿وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا﴾ (توبه: ۶۰) سعی و خدمت است و آن‌ها کسانی هستند که در جمع‌آوری زکات احشام سعی و تلاش می‌کنند.

حرف «علی» در این مقام به اصل معنا از تمکّن دلالت دارد، یعنی کسانی که عملی قوی انجام می‌دهند و پیکی است که در این راه متحمل مشقت زیادی می‌شود. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۰۳۶)

آنچه از معنای «عمل» در پیش‌نمونه حاصل می‌شود چنین است: «عمل»، مجموعه کارهایی است که از روی علم و آگاهی و قصد و نیت انجام می‌گیرد و کاری است که فقط از روی اختیار و اراده حاصل می‌شود. همچنین عمل، کاری است که با سختی و مشقت و طاقت‌فرسایی انجام گیرد و کاری است که نمود بیرونی دارد؛ تأثیری را که فاعل برای انجام دادن کاری دارد، به سبب تأثیرپذیری آن کار یا فعل است نه صرفاً تأثیر فاعل، در «عمل» خود عمل یعنی کار انجام شده در کانون توجه است، نه انجام دهنده آن.

۳.۴. تبارشناسی واژه «صنع»

«صنع» یعنی کردار، کار، ساختن چیزی، آفریدن، نیکو پرورش دادن، نیکویی کردن، با سیخ بریان کردن، جای گرد آمدن آب باران، نیکو تیمار کردن. (دهخدا، ماده صنع)

مصطفوی می‌گوید «صُنْع» به معنای انجام کار همراه با به‌کار بردن مهارت و رعایت دقت است. (مصطفوی، همان: ۳/۳۲۷) بنابراین، هر صنعتی، فعل محسوب می‌شود، ولی هر فعلی صنع نیست. ضمن اینکه صنع مخصوص صاحبان عقل و اندیشه است و به کارهای حیوانات صنع گفته نمی‌شود. (همان: ۶/۳۴۷)

عسکری می‌گوید: «صنع» انجام دادن کاری بر اساس علم به مقصد است به همین خاطر به نجار، صانع گفته می‌شود، ولی به تاجر صانع گفته نمی‌شود، چرا که نجار علم به نتیجه کار و اسباب و وسایلی کارش دارد، ولی تاجر نمی‌داند حال با این تجارت در معامله سود می‌کند یا زیان، یعنی عملش اقتضای علم به سرانجام کارش را ندارد. (عسکری، ۱۴۱۵: ۱۳۵)

آنچه از معنای «صنع» در لغت به دست می‌آید چنین است: «صنع» بر کاری دلالت می‌کند که با مهارت و تجربه و با علم و دانش باشد که مقصد و نتیجه‌اش مشخص باشد.

بر اساس نظریه پیش‌نمونه، تبارشناسی این واژگان (فعل، عمل، صنع) نشان می‌دهد که ساختار نخستین این واژگان کارکردی مادی داشته و بر اموری دلالت دارند که محسوس و ملموس باشد؛ «فعل» برانجام کاری دلالت می‌کند که در کمترین زمان انجام بگیرد و دوام نداشته باشد؛ «عمل» کاری که با علم و آگاهی و اختیار انجام بگیرد و استمرار داشته باشد؛ «صنع» دلالت بر کاری می‌کند که با مهارت و زیرکی انجام بگیرد. پس نتیجه می‌گیریم:

۱. هر صنعتی، عمل و فعل است.



۲. هر عملی، صنع نیست.

۳. هر عملی، فعل است.

۴. هر فعلی، عمل نیست.

۴. وجوه اشتراک «فعل»، «عمل» و «صنع»

وجوه اشتراک الفاظ، زمانی به دست می‌آید که الفاظ را از جوانب متعددی بررسی کنیم؛ که این بررسی از آغاز پیدایش کلمات شروع می‌شود تا اینکه در بافت جمله قرار می‌گیرد و بافت جمله هم بر اساس دوره‌های متفاوت و موقعیت‌های متفاوت بررسی می‌شود.

وضع الفاظ در قرآن کریم به خاطر هدف است؛ یعنی به کارگیری يك لفظ در يك معنا یا مفهوم از آن جهت صورت می‌گیرد که آنچه از معنا یا مفهوم نیاز است، بیان گردد. شرط لازم برای رسیدن به معنای مطلوب به وسیله امکانات لغوی فراهم می‌شود و متعهد شدن به اصول لغوی از لحاظ صوتی و صرفی و نحوی و بلاغی و دلالتی بر اساس وضع ثابت لغوی است که عدول کردن از آن برای اهداف دلالتی است که مقام یا سیاقی که کلمه برای آن وضع شده و رسیدن به معنای مراد که به شکل‌های متفاوت دلالتی که آن را اقتضا می‌کند، صورت می‌گیرد. (خضرم‌الدوری، ۲۰۰۶: ۱۷۶)

به عبارتی می‌توان گفت دو واژه «فعل» و «عمل» بر اساس معنا به اصل واحدی منتسب هستند که روابط اشتقاقی یا وظایف صرفی هر دو واژه به طور دائمی است و دارای قواعد و صیغه‌هایی هستند که معنای هر دو واژه را آشکار می‌کند، ولی تنها اشتراکی که واژه «صنع» با دو واژه «فعل» و «عمل» دارد، حرف «عین» است؛ استقرائی که در «فعل»، «عمل» و «صنع» وجود دارد این است که حرف «ع» در هر سه واژه مشترک است که بیانگر نوعی اشتقاق آن‌ها است؛ اشتقاق، یکی از راه‌هایی است که می‌توان به وسیله آن فرق‌های دلالتی را شناخت. (علی‌نعمه، ۲۰۱۲: ۲۰)

تلفظ حرف «فاء» به گونه‌ای است که هنگام تلفظ، لب‌ها از هم جدا می‌شوند و واژه‌هایی که با حرف «فاء» شروع می‌شوند نیز چنین هستند؛ یعنی به طور کلی بر معنای جدا شدن، گشوده شدن و شکافته شدن دلالت می‌کنند، مانند «فلق»، «فطر»، «فجر» و....

واژه‌هایی که با حرف «ع» شروع می‌شوند، به طور کلی بر معنای گره‌خوردن، بسته‌شدن، پیچیده‌شدن، مایل‌شدن و جمع‌شدن، دلالت می‌کنند، مانند «عقد»، «علق»، «عقر» و...؛ اما حرف «ل»، بر نگه‌داشتن و چسبیدن دلالت می‌کند، همان‌طوری که برای تلفظ آن، زبان به سقف بالای دهان می‌چسبد، مانند «لبث»، «لبد»، «لصق» و... .

خاصیت چسبیدن از ویژگی‌های حرف «ل» است و در زبان عربی «ل» را برای نسبت و تملک به کار می‌گیرند، مانند «له»، «لی»، «لکم» و... (عباس، ۱۹۹۸: ۲۳۰)

تلفظ حرف «ص» به گونه‌ای است که هنگام تلفظ، لب‌ها جمع می‌شوند و واژه‌هایی که با «ص» شروع می‌شوند به طور کلی به شدت و قوت دلالت می‌کند، مانند «صبر»، «صرخ»، «صاخ» و... .

حرف «ص» در زبان عربی مشهور به خاطر موسیقی صدایش که برای انسان دل‌نشین است به حرف «صفیر شعوری» است و همچنین درون انسان را صیقل می‌دهد، چون دلالت بر پاکی و صفا و صمیمیت می‌کند. (همان: ۱۴۰)

با توجه به معنای لغوی کلمات می‌توان چنین اظهار داشت که:

ویژگی‌های هر حرفی از جایگاهی به جایگاه دیگر تغییر می‌کند که این امر به طریقه نطق صدای هر حرف بستگی دارد. اگر حرفی در ابتدای کلمه با کلمه دیگر اشتراک لفظی داشته باشد، دارای اشتراک معنایی بیشتری است و اگر در وسط و آخر کلمه باشد از اشتراکات کمتری برخوردار است، بنابراین، یک حرف بر حسب موقعیت ریشه کلماتی که در ترکیب مشترک‌اند دارای معنای مختلفی است. بر اساس نظریه تحول معنایی، انتقال دلالت لفظ از دلالت حسی به دلالت معنوی و بر عکس است. معانی، نخست به صورت حسی شروع شده و سپس به سمت معانی مجرد و انتزاعی تغییر پیدا می‌کنند. (انیس، ۱۹۷۶: ۱۶۱)

برای یافتن معنای واژه‌های قرآنی در تحول معنایی واژگان، باید به اصل آن پرداخت که نخست دارای معنای حسی بوده، سپس مشتقات آن‌ها با معنای مجرد در آمیخته‌اند که خداوند بلند مرتبه بر آن‌ها لباس دینی و معنوی پوشانده است.

این جنی در این باره چنین گفته است: «الفاظ برای نزدیک کردن معانی در کنار هم چیده می‌شوند و حروف برای رسیدن به معنای مراد به سمت معنی مقصود رانده می‌شوند». (ابن جنی، ۱۹۵۲: ۲۶۱)

در تبیین معنای حسی «فعل» می‌توان گفت: دسته‌ای چوبی برای تیشه‌ای فراهم کردن و با فشار در آن قراردادن و با آن زمین را شکافتن و در «عمل» می‌توان گفت صنعتگری که برای ساختن نیزه مراحل گوناگونی را به تدریج و با تلاش و سختی طی می‌کند تا تبدیل به یک نیزه شود و در «صنع» مهارت صنعتگر را بیان می‌کند. بنابراین در وجوه اشتراک هر سه واژه، تأثیر را می‌بینیم، با این تفاوت که «فعل» همان کارکرد تیشه را دارد که زمین را می‌شکافد، مؤثر است؛ یعنی اثر شکافتن از خود زمین باشد یا نباشد آن اثر را تیشه بر آن ایجاد می‌کند، ولی در «عمل» تأثیرپذیری در مواد به کار گرفته شده در مراحل گوناگون در نیزه است، یعنی این مواد این خاصیت و تأثیری پذیری را دارند که از آن‌ها نیزه ساخته می‌شود و در «صنع» تأثیرگذاری و تأثیرپذیری یکسان است و اگر این تأثیرپذیری در مواد به کار گرفته شده نبود، نیزه‌ای ساخته نمی‌شد، پس در ارتباط با تأثیر نسبت تیشه با شکافتن زمین، تیشه مهم است و نسبت مواد به کار گرفته شده در نیزه با آهنگر برای واژه «عمل»، مواد به کار گرفته شده مهم است و برای واژه «صنع» تأثیرگذاری صنعتگر و تأثیرپذیری مواد نیزه هر دو مهم است. به عبارتی در «فعل»، کننده کار و در «عمل» مراحل انجام کار و در «صنع» مهارت انجام کار مورد توجه است.

وجوه اشتراک واژه‌های «فعل»، «عمل» و «صنع»، نشان می‌دهد که برای شناخت واژه‌های عربی به‌طور کلی باید ساختار و شکل‌گیری اولیه آن‌ها که بر گرفته از امور حسی است، مورد پژوهش قرار داد که اصول لغوی، آن را بررسی می‌کند. معنای لغوی این واژگان بر معانی گوناگون دلالت می‌کند، پس لازم است برای رسیدن به معنای اصلی، واژه‌ها را بر اساس چینش و بافت و ترکیب و موقعیت آن‌ها بررسی کرد. واژه‌ای که دارای اشتراک لفظی است، امکان دارد که اشتراک معنایی نیز داشته باشد و این بافت و موقعیت است که معنای دقیق واژه را تبیین می‌کند.

جدول شماره ۱: وجوه اشتراک «فعل»، «عمل» و «صنع»

فعل	عمل	صنع
کننده کار (مؤثر) در کانون توجه است	انجام کار (تأثیر پذیر) در کانون توجه است	هم انجام دهنده (مؤثر) و هم انجام کار (تأثیر پذیر) در کانون توجه است

۵. شبکه معنایی «فعل»، «عمل» و «صنع»

نکته مهم در نظریه شبکه معنایی این است که در این دیدگاه، فاصله معنایی میان دو مفهوم با جایگاه آن‌ها در ذهن در ارتباط مستقیم قرار دارند. این بدان معنی است که هر چه مفهوم در روابط سلسله مراتبی از یکدیگر فاصله بیشتری داشته باشند، در ذهن نیز به همان نسبت دورتر از یکدیگر قرار دارند.

در شبکه معنایی نه تنها به شباهت‌های معنایی پرداخته می‌شود، بلکه میزان تمایز معنایی دو واژه نیز حائز اهمیت است.

معناشناسی الفاظ در فهم صحیح متن از اهمیت خاصی برخوردار بوده و غفلت از آن موجب بدفهمی متن خواهد شد. از جمله مهم‌ترین رویکردهای معناشناسی، ریشه‌شناسی (Etymology) و توجه به بافت است. ریشه‌شناسی به چگونگی پیدایش لغت و تطور و تحول معانی الفاظ توجه دارد و بافت، به بررسی مراد گوینده با توجه به قرائن لفظی و معنوی می‌پردازد.

معانی الفاظ و پدیده‌های تحول معنایی مربوط به آن و علت‌ها و سبب‌های این تحول یکی از موضوع‌هایی به شمار می‌رود که امروزه در پژوهش‌های زبانشناسی نزد پژوهشگران از بیشترین موقعیت و اعتبار برخوردار است. این موضوع یکی از شاخه‌های «فقه اللغة» به شمار می‌آید، اما خود به علم مستقلی تبدیل شد که امروزه به «علم معانی واژگان» یا «معناشناسی» شناخته شده است که درباره معانی واژگان، انواع و ریشه‌های آن، رابطه میان لفظ و معنا، تحول معنایی، جلوه‌ها و علت‌های آن و قوانین و قواعد تابع آن بحث می‌کند. (حامد الصالح، ۱۳۹۰: ۲۳)

بر این اساس می‌توان تفاوت شبکه معنایی «فعل»، «عمل» و «صنع» را در امور ذیل خلاصه کرد:

تفاوت لفظی: فرقی که بین «فعل»، «عمل» و «صنع» در لفظ وجود دارد، با حروف «ف» و «ع» و «ص» مشخص می‌شود. در وجوه اشتراک بیان شد واژه‌ای که با حرف «ف» شروع شود، بر شکافتن و نفوذ در دل اشیاء و مواد و ایجاد تغییر و تحول در آن‌ها دلالت می‌کند. این شکافتن و ایجاد تحول با قدرت و نیروی ویژه ایجاد می‌شود. این قوت و نیرو با بودن حرف «ع» جمع می‌شود که منجر به ایجاد کردن (تأثیرگذاری) می‌شود.

خاصیت دیگری که حرف «ف» می‌تواند با آن در ارتباط باشد، این است که چیزی با قوت و نیرو انجام گیرد و سرعت و شتاب نیز در آن دخیل باشد، مانند لفظ «فرّ» که دلالت بر فرار و شتاب می‌کند. مقصود از بیان این ارتباط این است که کارهایی که انجام آن‌ها با «فعل» بیان می‌شود، کارهای گذرا و لحظه‌ای هستند نه با دوام و مستمر. (عباس، ۱۹۹۸: ۲۳۰)

حرف «ع» که در «عمل» در جایگاه نخست واقع شده، معنای جمع شدن دارد و دلالت بر مجموعه‌ای از تلاش‌ها و کوشش‌هایی می‌کند که انسان به‌طور مستمر و مداوم و با علم و آگاهی و قصد و نیت و عاقبت‌اندیشی پی می‌گیرد تا تولید مهمی را بیافریند.

این اتفاق زمانی حاصل می‌شود که انسان به فعالیت مستمر مشغول شود و با مشقت و سختی تلاش کند و هدفش تولید باشد. به عبارتی عمل، رنج کشیدن همراه با سختی و درد روحی و جسمی است که در خلال آن، انسان با هدف معین، قیام به چیزی می‌کند. رنج‌هایی که انسان در عمل متحمل می‌شود امکان ندارد که در ارتباط با سود نباشد؛ یعنی تلاشی که به کار گرفته می‌شود، باید جایگزینی داشته باشد.

آمدن حرف «ص» بر سر «صنع»، دلالت بر شدت و قوت دارد؛ یعنی مجموع نیرویی که جمع می‌شوند و با مهارت منجر به تولید یا انجام کاری می‌شود.

این معانی برای واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع» برگرفته از مبنای نظریه پیش‌نمونه‌ای بود که مطالعه معنا در دل زندگی و راستای واقعیت‌های حسی نزدیک

به آن حاصل شد، با توجه به این، تفاوت کاربرد این واژگان را بر اساس شبکه معنایی در گفتمان قرآنی به شرح زیر بیان می‌شود:

در کاربرد واژه «فعل» برای حق تعالی در قرآن کریم آمده است: (إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يَرِيدُ). (بروج: ۱۶)

کرخی می‌گوید: «نکره آمدن (فَعَال) برای بیان تعظیم است که این امر برای تحقق دو ویژگی است؛ یکی تحقیق یورش بر دشمنان و دیگری بخشنده و آمرزنده بودن نسبت به دوستان». (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶۹/۱۰)

تعریف و تکبیر با مفهوم «زمینه‌سازی معرفتی» ذکر می‌شود، یعنی با معارف گوینده یا مخاطب سروکار دارند. گوینده در جایی که چیزی یا کسی در قلمرو بی‌واسطه معرفت خودش یا مخاطبش قرار ندارد، آن را مجهول یا نکره می‌آورد، و اگر آن چیز یا شخص در آن قلمرو قرار داشته باشد، آن را معلوم و یا معرفه می‌آورد. (قائمی‌نیا، ۱۳۹۲: ۲۸۷)

در آیه مذکور واژه «عَمَّال» نیامده است، زیرا در واژه «عمل» رنج و مشقت کشیدن همراه با سعی و تلاش مداوم و تکلیف است که همه این امور از خداوند بلند مرتبه به دور است. «فَعَالٌ»، صیغه مبالغه است، یعنی اجرای بسیار جدی که نه سستی می‌پذیرد و نه تساهل؛ اجرای امری است که در کمترین زمان حتی کمتر از یک چشم بر نهادن انجام می‌گیرد، زیرا وقتی خداوند اراده چیزی را داشته باشد، می‌فرماید: «كُنْ فَيَكُونُ». (حسن جبل، ۲۰۱۰: ۳/۳۴۵)

همچنین در آیه ﴿وَكَانَ وَعْدَهُ مَفْعُولًا﴾ (مزمل: ۱۸) کلمه «مفعولاً» دلالت بر سرعت انجام امر الهی می‌کند که فوراً و با شدت تمام انجام می‌گیرد و وعده‌ای است که انجام گرفتن آن حتمی است و به چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی و تلاش و کوشش طاقت فرسا نیازی ندارد و تکلیفی نیست که به مرور زمان حاصل شود، بلکه امری است که با قدرت تمام در یک لحظه انجام می‌گیرد. در آیه ﴿قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ﴾ (انبیاء: ۵۹) زمانی که ابراهیم بت‌ها را شکست و قومش از او در مورد شکسته شدن بت‌ها پرسیدند، قوم او به جای اینکه بگویند: «من کسر یا من حطم»؟ گفتند: «مَن فَعَلَ؟» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۷/۶۲) آنان حیرت کردند و قادر نبودند آنچه بر سر بت‌هایشان آمده بود، به زبان بیاورند، چون شکستن بت‌ها با امتداد

و استمرار زمان نبود و فقط یک بار بود که با شدت و سرعت شکسته شدند، لذا فرمود: «من فعل؟».

و یاد آیه ﴿فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (شعراء: ۱۹) در خطاب قرار گرفتن موسی علیه السلام از سوی فرعون در قتل قبلی، از «فعل» استفاده شده است که دلالت بر یک مرتبه می‌کند؛ یعنی فقط با یک سیلی یا مشت کشته شد. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۰/۶۹)

در ابهامی که در موصول «التي» وجود دارد، قتل را تصریح نکرده تا بترساند و صحنه را بزرگ نشان دهد و «فعل» را برای تعظیم یعنی «أنت فعلت فعلاً عظيماً» یا برای تهویل یعنی «أنت فعلت هذا الفعل» و یا برای ترساندن یعنی «أنت قتلت من افرادی، کیف تجاسرت؟» تکرار شده است. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱۸/۱۴۷)

بیان شدن کلمه «فعل» دلالت بر این می‌کند که موسی علیه السلام برای این کار هیچ برنامه‌ای نداشته، بلکه امری غیر منتظره و ناگهانی بوده که موسی علیه السلام نتوانست خود را کنترل کند و قتلی بود که در قبال آن مزد و پاداشی دریافت نکرده و همچنین دلالت بر این می‌کند این کار با شدت و با قدرت تمام انجام گرفته است و در کاربرد واژه «صنع» می‌فرماید: ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا﴾. (هود: ۳۷) یعنی کشتی را تحت نظارت و کنترل ما، با نهایت دقت و مهارت بساز؛ و درعایت تناسب و اندازه حلقه‌های زره در یقه و آستین و سایر قسمت‌ها، صنعتی دقیق است که خدا به داوود علیه السلام فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾. (انبیاء: ۸۰)

نکته ظریفی که در این تعلیم وجود دارد، آموزش ابزار دفاعی (زره) است نه ابزار تهاجمی همچون تیر و نیزه و... (بازرگان، ۱۳۹۰: ۳۵۰)

شبهه معنایی واژه «فعل»، «عمل» و «صنع» دلالت بر این می‌کند که «فعل» تأثیرگذاری از جانب فاعل یعنی انجام دهنده است، ولی در «عمل» تأثیرپذیری در فعل، یعنی چیزی که اثر فاعل در آن ظاهر می‌شود، شکل می‌گیرد. به خاطر همین صفت «فاعلیت» به خدا نسبت داده می‌شود، نه صفت «عاملیت»، چون که خدا ایجاد کننده و تأثیرگذار است نه تأثیرپذیر.

در «فعل»، انجام‌دهنده یا کننده کار در کانون توجه است. علاوه بر این، «عمل»، انجام دادن کاری است که معمولاً با مشقت و سختی است، ولی انجام هیچ کاری برای خداوند سختی و مشقتی ندارد، بنابراین، نسبت دادن واژه «عمل» به انجام کار خداوند متعال صحیح نیست؛ «صنع» بر مهارت و دقت در انجام کار دلالت می‌کند.

۲. تفاوت معنایی: فرق معنایی که بین «فعل»، «عمل» و «صنع» وجود دارد این است که «فعل» لفظ عامی است که برای چیزی که متصف به زیبایی یا نازیبایی و یا با علم یا بدون علم و با قصد و یا بدون قصد و به وسیله انسان یا حیوان یا جماد حاصل شود «فعل» گفته می‌شود، اما «عمل» فقط از چیزی صادر می‌شود که فقط موجود زنده باشد و فقط با قصد و نیت و با علم و آگاهی صورت بگیرد.

«صنع» دلالت بر کاری می‌کند که با نهایت دقت و با مهارت انجام شود و یا با ظرافت کاری ساخته شود. (قرشی، ۱۳۷۱: ۴۱)

اصفهانی می‌گوید: «فعل»، همان ایجاد و آفرینش امر منقطع مفردی است که تکرار نمی‌شود و اگر تکرار شود، «عمل» گفته می‌شود و دیگر به آن «فعل» اطلاق نمی‌شود و یا اینکه اتفاق منقطع و تلاش ناگهانی و غیر برنامه‌ریزی شده باشد، «فعل» گفته می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۴۰)

کفوی می‌گوید: «عمل» ترک یا انجام دادن چیزی است؛ مثلاً اگر انسان کاری را ترک کند یا انجام بدهد، در واقع خودش یک نوع عمل است و عمل نسبت به افعال قلبی و جوارحی شمولیت دارد؛ یعنی هم افعال قلبی مثل صداقت، نیت، اخلاص و... را دربرمی‌گیرد و هم شامل افعال جوارحی می‌شود، مثل کارهایی که انسان با قوت و نیروی جسمانی انجام می‌دهد.

ایشان دو خصوصیت را برای «عمل» بازگو می‌کند؛ اول اینکه «عمل» امتداد و استمرار زمانی دارد، به خلاف «فعل» که استمرار و امتداد زمانی ندارد. خصوصیت دوم اینکه «عمل» مقرون به تفکر و تدبیر است، به خلاف «فعل» که ممکن است بدون تفکر و تدبیر انجام شود؛ مثل پلک چشم و حرکت دادن دست به موقع سخن گفتن و... که به این گونه حرکات عمل اطلاق نمی‌شود، بلکه فعل اطلاق می‌شود. (صفوی، ۱۳۸۷: ۶۱۶)

عسکری در مورد فرق بین «عمل» و «فعل» از لحاظ معنایی می‌گوید:

«عمل» ایجاد اثر در چیزی است که گفته می‌شود: فلان يعمل الطین خزفاً و يعمل الخوص زنبیلاً والأدیم سقاءً. برای این امور گفته نمی‌شود: فلان یفعل الطین خزفاً و یفعل الخوص زنبیلاً و الأدیم سقاءً. زیرا «فعل» ایجاد یک چیز است، نه ایجاد اثر در یک چیز. علاوه بر این، «فعل» عبارت است از آنچه که در حالتی باشد که قبل از آن اندازه‌گیری شده و طرح و برنامه‌ای از روی سبب یا غیر سبب نباشد. ساختن کوزه از گل، بعد از طی مراحلی است که شامل ایجاد اثر بر روی گل، یعنی تبدیل حالتی به حالت دیگر است که صرفاً ایجاد یک چیز نیست. (عسکری، ۱۴۱۲: ۳۷۷)

«فعل» زمان معین و محدود است پس وقتی می‌گوییم: «ضرب»، فعل ماضی است که محدود به «فعل ضرب» است؛ و می‌گوییم: «أكل»، محدود به «فعل أكل» می‌شود و نمی‌گوییم که «أكل: عمل ماضی» است؛ اگر «فعل» و «عمل» را در آیات قرآن کریم بررسی کنیم می‌بینیم که از این معنی خارج نمی‌شوند. سیوطی در مورد فرق معنایی بین «عمل» و «فعل» می‌گوید: مفهوم‌سازی «عمل»، برای چیزی است که دارای امتداد زمان است، مانند:

- ﴿یعملون له ما یشاء﴾. (سبأ: ۱۳)

- ﴿أَو لَمْ یَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلَتْ أیدینا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مالِکون﴾. (یس: ۷۱)

زیرا خلق میوه‌ها و چهارپایان و محصولات کشاورزی با امتداد زمان است.

یا در آیه ﴿وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (بقره: ۲۵)، مقصود کارهایی است که پیوسته انجام می‌گیرد، نه اینکه یک‌بار و یا به سرعت انجام گیرد.

مفهوم‌سازی «فعل»، بدون امتداد زمان است، مانند ﴿أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّک بِأَصْحَابِ الْفِیلِ﴾. (فیل: ۱) زیرا هلاکت آن‌ها به آرامی و طول کشیدن زمان نبوده، بلکه خیلی سریع و در کمترین زمان صورت پذیرفته است.

در سرعت انجام کار فرشتگان نیز می‌فرماید: ﴿وِیَفْعَلونَ مَا یؤْمرون﴾. (نحل: ۵۰) یعنی در یک چشم براهم زدن، فرمان الهی را اجرا می‌کنند.

در مفهوم‌سازی سرعت بخشیدن به کار خیر می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ (مؤمنون: ۴) مقصود این است که مؤمنان بدون اینکه سستی کنند به سرعت به این کار می‌پردازند. (سیوطی، ۱۹۵۱م: ۳۴۲/۲)

کاربرد «فعل» در دلالت «غیرجاندار» در آیه ﴿وَوَجوهٌ يَوْمَئِذٍ باسرةٌ، تظُنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فاقرةٌ﴾. (قیامة: ۲۴ و ۲۵) قابل تبیین است؛ «فاقرة» از ریشه فقر (نیاز و حاجت)، به بلاهای سخت گفته می‌شود که گویی ستون فقرات شخص را که برپادارنده اوست، می‌شکند و مسکین و زمین‌گیرش می‌سازد؛ وصف فقیر نیز از همین روی اطلاق شده است. خداوند حقایق معنوی را به نحو بدیع در قالب زبان مادی تبیین می‌کند تا ظهور معنا برای انسان آسان گردد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۲۸)؛ در این آیه «فاقرة» به عنوان نائب فاعل «غیر جاندار» برای «یفعل» بیان شده است تا عذاب کمرشکن را فضا سازی کند.

هم‌نشین شدن واژه «الخیر» با «فعل» در آیه ﴿وَأَفْعَلُوا الخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. (حج: ۷۷) بیان شده که می‌توان دو برداشت را از آن فهمید؛ یکی دلالت بر سرعت انجام کار خیر، و دیگری دلالت بر کوچک‌ترین امر خیر که باید مورد توجه قرار گیرد.

خداوند بلندمرتبه به مؤمنان دستور می‌دهد آنچه را که شامل تمام امور خیر، اعم از عبادت‌های واجب و مستحب است، هیچ یک از آن امور خیر را تحقیر و کم و کوچک نشمارند. (شوکانی، ۱۴۱۴: ۵۵۶/۳)

اگر در آیه مذکور گفته می‌شد: «واعملوا الخیر»، چنین برداشت می‌شد بسیاری از امور خیر که انجام دادن آن‌ها لحظه‌ای و یا کوچک هستند در کانون توجه نیستند و مؤمنان فقط به فرائضی مکلف‌اند که انجام دادن آن‌ها تدریجی و به استمرار است، چون در قرآن به طور کلی اموری که به عنوان تکلیف بیان شده، همان «اعمال صالح» هستند که انجام دادن آن‌ها به استمرار و با تأیید ایمان است، اما «فعل خیر» زمینه را برای عمل صالح فراهم می‌کند، پس هر خیری که انسان پیشاپیش به نزد پروردگارش می‌فرستد همان فعل خیر است، همان طوری که خدا فرمود: ﴿وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم﴾. (بقره: ۲۱۵)

در مورد کارکرد واژه «صنع» در شبکه معنایی می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾. (نور: ۳۰)

و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَصِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾. (فاطر: ۸)

فرو بستن چشم‌ها و حفظ شرمگاه از نامحرم، از نظر اخلاقی کار بسیار سختی است، اگر کسانی بخواهند با مهارت و زیرکانه به این کار بپردازند، خداوند آگاه است.

آیه دوم درباره از خود راضی بودن، نوعی خودفریبی است که معیار ارزشی را به جای حق، تابع هوای نفس می‌کند، در این صورت هر آنچه خود پسندد، نیکو می‌شمارد، تا جایی که زشت‌کاری‌هایش را زیبا و فسادش را اصلاح می‌بیند. میان فعل «یصنعون» با یعلمون و یفعلون تفاوت ظریفی است؛ یصنعون که با صنعت و تصنع هنرمندانه توأم است، به رفتاری گفته می‌شود که برای فریب مردم با ظاهری آراسته و حق به جانب و هنرمندانه انجام می‌شود. همچون ریاکاری، تصنع و تقدس‌ظاهری دکانداران دین، علاوه بر این در «صنع» انجام دهنده‌اش به سرانجام و عاقبت کار خودش آگاه است. (بازرگان، ۱۳۹۰: ۳۵۰)

بنابراین، می‌توان گفت: «فعل»، به امر جزئی و لحظه‌ای مربوط می‌شود که به سرعت انجام می‌گیرد و «عمل» در برنامه‌ریزی و قصد نیت و دوام و استمرار بیشتر نمود پیدا می‌کند.

به عبارت دیگر، «فعل» انجام کار لحظه‌ای و سرعت بخشیدن به کار را در کانون توجه قرار می‌دهد، «عمل»، انجام کار به صورت دائمی و استمرار داشتن در انجام کار را بیان می‌کند و «صنع» مهارت و هنرمندی و دقت در کار را بیان می‌کند.

۶. تفاوت سیاقی

معنای سیاقی یا ساختاری، همان معنای کلمه در داخل ساختار و بافت جمله است، زیرا الفاظ در فرهنگ لغت معانی زیادی دارند و زمانی که در سیاق و ساختار مشخصی قرار داده می‌شوند آن سیاق معنای آن‌ها را مشخص می‌کند و از معانی

مشترک رهایشان می‌سازد. «معنای سیاقی فقط کلمه‌ها و جمله‌های پس و پیش آن واژه را در برنمی‌گیرد، بلکه شامل متنی می‌شود که در آن وارد شده و کتابی که آن متن را نیز در بر گرفته است». (اولمان، ۱۹۷۵ ق: ۵۵)

فرازهای قرآنی علاوه بر دلالت بر مفاد ظاهری، ظرفیت توسعه ابعاد معنایی دیگری فراتر از معنایی که از ظواهر آیات به دست می‌آیند را داراست و خداوند متعال، ساختار قرآن کریم را به گونه‌ای قرار داده که اقشار مختلف با سطوح فهم متفاوت، هر یک به فراخور استعداد و ظرفیت خود، توانایی بهره‌وری از لایه‌های معنایی آیات قرآن را داشته باشند (خطیبی، ۱۳۹۴: ۳) پس فهم و درک فرق «فعل» و «عمل» در آیات زیر بر اساس سیاق و بافت آیه حاصل می‌شود.

بهترین بافت موقعیتی که می‌توان فرق «فعل» و «عمل» را فهمید، این آیه مبارکه است: ﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾. (زمر: ۷۰)

خداوند بلندمرتبه پاداش بندگانش را بر مقیاس «عمل» بیان کرده نه بر مقیاس «فعل»؛ خداوند بلندمرتبه پاداش هر کسی را به طور کامل عطاء می‌کند؛ یعنی کسانی که کارهای خوب یا بد را به استمرار و امتداد و تکلیف و مشقت و توقع پاداش و قصد و نیت و علم و اراده و برنامه انجام داده‌اند، شامل پاداش می‌شوند که همین موضوع در آیه دیگر چنین بیان شده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. (زلزال: ۷ و ۸)

علاوه بر اینکه خود واژه «عمل» از نظر معنا بر استمرار و دوام دلالت می‌کند، خداوند بلند مرتبه هم از فعل مضارع «يعمل» استفاده کرده که بر استمرار و تدریج دلالت می‌کند. اینکه خداوند می‌فرماید: (وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ)، دلالت بر علم خداوند می‌کند که خداوند بر هر چیزی علم و آگاهی دارد و هیچ چیزی از علم خداوند مخفی نمی‌ماند و به تمامی کارها و افکار و خیالات و قصد و نیت انسان آگاه است، حتی به کوچک‌ترین کارهای انسان که در یک لحظه و کمتر از یک چشم برهم زدن انجام می‌گیرد داناست. بنابراین، واژه «فعل» با علم خدا هم‌نشین شده تا تمام ابعاد زندگی و احوال انسان را دربرگیرد، اگر می‌فرمود: «و هو أعلم بما يعملون»، این گونه برداشت می‌شد که کارهای لحظه‌ای و گذرای انسان از علم خداوندی پنهان باقی می‌ماند و همه جزئیات را شامل نمی‌شود.

در سیاق و بافت قرآنی، معمولاً ایمان با «عمل صالح» هم نشین است که «عمل» را در سیاقی به کار می‌برد که مستمر و مداوم و مکرر و مأجور و دارای برنامه‌ریزی و عاقبت اندیشی و رنج و زحمت در کانون توجه باشد و این گونه از آن تعبیر می‌کند: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الظَّالِمِينَ﴾. (آل عمران: ۵۷)

نخست می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا» و سپس توصیف‌شان را به «عملوا الصالحات» بیان می‌کند. همین امر دلالت بر این می‌کند که عمل صالح خارج از مسئای ایمان است، زیرا خداوند بلند مرتبه عمل صالح را بر ایمان با حرف «و» عطف کرده است. اگر جمله بدون عطف باشد، یعنی عمل صالح داخل مسئای ایمان ذکر شود، تکرار صورت می‌گیرد و این تکرار در این بافت مناسب نیست. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۱/۸)

ملاحظه می‌کنیم که خداوند بلندمرتبه در پایان آیه می‌فرماید: ﴿فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ﴾، یعنی بعد از ایمان و عمل صالح، پاداش کامل داده می‌شود؛ و آمدن «ف» جزاء بر سر «يُوَفِّي»، دادن پاداش را به قطعیت می‌رساند؛ رسیدن به رضوان الهی در آخرت، فقط با ایمان و عمل صالح مداوم و مستمر حاصل می‌شود، بدین جهت در «عمل» خود انجام کار بیش از انجام دهنده آن در کانون توجه قرار دارد. (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۹۰)

در مورد کارهای بد، نیز چنین است: ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾. (نساء: ۱۸)

کسانی هم که کارهای بد را به صورت مداوم و مستمر و هدفمند انجام می‌دهند، در لحظه مرگ بگویند توبه کردیم، توبه شامل حال آن‌ها نمی‌شود.

آمدن واژه «عمل» با «صنع» در یک سیاق می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نَفْسٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (هود: ۱۶-۱۵)

کسانی که تمام خواسته‌های خود را مختص به زندگی محدود دنیا قرار دهند، خداوند تمام کارهای مستمر را که برای لذت‌های دنیایی لازم است برای آن‌ها فراهم

می‌کند، تا بتوانند کامل‌ترین بهره را ببرند، ولی در آخرت فقط آتش دارند، زیرا کارهایی که با مهارت تمام و سعی و تلاش مداوم برای بهره‌وری از زندگی محدود دنیا بود، محو و نابود شدند و سرمایه‌ای برای آخرت ندارند، جز آتش.

آمدن واژه «فعل» با «عمل» در یک سیاق می‌فرماید: ﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾. (مجادله: ۱۳)

چون دادن صدقه قبل از نجوا همیشگی و دائمی نبوده، بلکه در این سیاق آیه، دادن صدقه مستلزم نجواکردن است، چون اهل ایمان این امر محدود را انجام نداند، فرمود: ﴿لَمْ تَفْعَلُوا﴾؛ و در ادامه آیه چون، انجام عبادات همچون اقامه نماز و دادن زکات به استمرار انجام می‌گیرد فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

در توضیح آیاتی که اشاره شد، می‌توان چنین گفت که اعمال صالح، همان تکالیف پرمشقتی هستند که انسان به طور مستمر و دائم با علم آگاهی و با نیت خالص و با عاقبت اندیشی به آن می‌پردازد، بنابراین، به اندازه رسوخ ایمان در دل انسان، آن‌ها نیز قوت می‌گیرند و دوام پیدا می‌کنند و چیز مقطعی و لحظه‌ای نیستند.

در نتیجه، «عمل» تأثیری است که در ظاهر آشکار می‌شود، به همین جهت ایمان انسان مؤمن باید اثری داشته باشد که آن عمل صالح است که زینت بخش ایمان انسان است.

واژه «عمل» مناسب‌ترین واژه برای وصف حال آنانی است که برای رسیدن به نتایج کامل کارهایشان را در پیش می‌گیرند و برای رسیدن به نتیجه کامل از هیچ کوششی و رنج و زحمتی دریغ نمی‌کنند.

در مقابل اعمال صالح کارهای بد، نیز چنین است، کسانی که به طور مداوم و هدفمند کارهای بد را انجام می‌دهند و به کارهای بدشان پایان نمی‌دهند، در واقع تمام درهای سعادت و خوشبختی را به روی خود می‌بندند. ولی «فعل»، ایجاد خود آن چیز است که شامل امور خیر است که انسان مؤمن بر اساس فطرتش خودش آن‌ها را ایجاد می‌کند و امکان دارد در حین انجام دادنش برنامه و نقشه و نیتی داشته باشد و یا نداشته باشد. در مقابل «فعل خیر»، «فعل شر» قرار دارد؛ کسانی که «فعل

شر» را انجام می‌دهند، فرصت جبران دارند، بنابراین می‌توان گفت «فعل» مقدمه‌ای برای «عمل» است.

۷. تفاوت بافت موقعیتی

بافت موقعیتی عبارت از مجموعه عوامل و عناصر خارجی در برگیرنده متن است که به فهم و توضیح آن کمک می‌کند. بر اساس بافت موقعیتی فرق دو آیه ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (هود: ۳۶) و ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (یوسف: ۶۹) را می‌توان چگونه تبیین کرد؟

خداوند در داستان نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾. (هود: ۳۶)

زمانی که نوح علیه السلام پیام وحی را دریافت می‌کند و قومش دیگر هرگز ایمان نمی‌آورند، جز همان کسانی که ایمان آورده‌اند، تأسف و یأس و ناامیدی او را فرا می‌گیرد که چرا تلاش همه جانبه‌اش آن‌گونه که باید جواب می‌داد، جواب نداده است، درحالی‌که او انتظار داشت افراد بیشتری ایمان بیاورند، بلکه تعداد اندکی ایمان آورده‌اند، گویا احساس می‌کند تلاشش کافی نبوده و یا دعوتش به خوبی انجام نگرفته است و یا قصوری درانجام کار صورت گرفته است، خداوند برای ایجاد انس و الفت در او، با توجه به احوالش که هم اندوهناک است و هم خاشع، می‌فرماید: «فَلَا تَبْتَئِسْ».

فضاسازی حرف «ف» بیانگر نتیجه کفر و تکذیب آنان است که به سبب کفر آنان، نباید ناامید باشد؛ به خاطر اینکه تمام کسانی که از او سرپیچی و نافرمانی می‌کردند و به آزار و اذیت و تکذیب او می‌پرداختند، چنان با کارهای زشت انس و الفت گرفته بودند که کارهای زشت جزء لاینفک وجودشان شده بود و به صورت خودکار این کارها را ادامه می‌دادند، به گونه‌ای که انجام دادن این کارها برایشان عادت شده بود و گویا در دل گناهان نفوذ پیدا کرده‌اند که فوراً و با مهارت خاص و نیروی تمام و بدون وابسته شدن به برنامه‌ای آن را انجام می‌دادند و هیچ عاقبت-اندیشی در مورد کارهایشان نداشتند.

گویا خداوند آن‌ها را به چهارپایانی تشبیه کرده است که با فرورفتن در گناهان و غرق شدن در آن اختیار بازگشت از گناهان را از دست داده‌اند: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾. (اعراف: ۱۷۹)

آمدن «کان» بر سر «یفعل» بر این دلالت می‌کند که آن‌ها از کارهای زشتشان دست بردار نبوده و استمرار کارشان تا پایان کارشان یکسان بوده است.

فضاسازی داستان یوسف علیه السلام چنین است که وقتی حضرت یوسف به برادرش بنیامین، می‌گوید: ﴿وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (یوسف: ۶۹) چون برادران یوسف علیه السلام برای کشتن او نقشه کشیده بودند و این کار فقط به چاه انداختن او خاتمه پیدا نکرده، بلکه تبعات آن سال‌های سال طول کشیده بود و تداوم داشت.

نقشه‌نگین آن‌ها همراه با مشقت و سختی و رنج کشیدن و خون دل خوردن بود و اثرات بسیار طاقت‌فرسایی داشت تا اینکه منجر به نابینا شدن پدرشان شد، فرمود: ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. اشاره به کاری که مداوم است و استمرار دارد؛ یوسف علیه السلام به خاطر این که کار برادرانش را نزد بنیامین بزرگ و ادامه‌دار نشان دهد و او را از نقشه‌ای که آنان برای نابودی او کشیده بودند، که این امر سال‌ها میان آن‌ها جدایی انداخته بود، آگاه کند و او را قانع کند که نزد او باقی بماند، چنین با او درد دل می‌کند: ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ با فضاسازی حرف «ف» که بیانگر نتیجه نقشه‌پلید برادرانش بود؛ بنیامین نباید ناامید باشد.

صحنه دیگر که بیانگر رویارویی یوسف علیه السلام با برادران خطاکارش بود، می‌فرماید: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيَوْسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾. (یوسف: ۸۹) واژه «ما فعلتم» را به خلاف مقتضای حال گفته است، درحالی‌که باید می‌فرمود: «ما عملتم». چون کار زشت آن‌ها را باید طوری بیان می‌کرد که بر اساس واقعیتی بود که سال‌ها طول کشیده بود و تا آخرین لحظه توبه‌شان ادامه داشت، ولی او با کرامت و گذشت خود، تمام رنج و زحمت‌های گذشته را چنان نشان می‌دهد که گویی چیزی اتفاق نیفتاده، بلکه کاری صورت گرفته که لحظه‌ای و اتفاقی بوده و طرح و نقشه‌ای در کار نبوده است. یوسف فقط می‌خواهد که کار زشت‌شان را به آن‌ها

بفهماند، زیرا آگاهی یافتن بر کار زشت منجر به توبه می‌شود. (زمخشری، ۱۴۰۷:

۵۰۱/۲)

کارکرد واژه «صنع» در این بافت قرآنی که می‌فرماید: ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾، در این آیه برجستگی واژه «کان یصنع» است که در کانون توجه قرار می‌گیرد، دلالت بر مهارت و دقت انجام کار فرعون و قومش است؛ که خداوند مهارت و دقت کار آن‌ها را درهم کوبید. واژه «کان» + «یصنع» دلالت بر استمرار کار آن‌ها دارد که نشان می‌دهد مهارت و توانایی آن‌ها تا آخرین لحظه ادامه داشت.

وقتی ارتباط مفهوم سازی ویژه‌ای را در درون یک آیه جستجو می‌کنیم، به تحلیل بافت آیه نظر داریم.

مراد از بافت، روابط درونی موجود در آیه و حوادث مذکور در آن است. طراحی فضا به گونه‌ای است که خود مفردات قرآنی هم بر اساس آن، رنگ آن حادثه را به خود می‌گیرند.

جدول شماره (۲): پیش‌نمونه «فعل»، «عمل» و «صنع»

نوع واژه	شبکه معنایی	معنای پیش‌نمونه‌ای
فعل	إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ: دانایی خداوند نسبت به کارهایی که در کمترین زمان انجام می‌گیرند.	کمترین زمان
عمل	إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: آگاهی خداوند نسبت به کارهایی که به صورت مداوم انجام می‌گیرند	مداوم
صنع	إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ: آگاهی خداوند نسبت به کارهایی که با مهارت می‌گیرند	با مهارت



جدول شماره (۳): به طور کلی شبکه معنایی «فعل»، «عمل» و «صنع» در قرآن در جدول زیر چنین خلاصه می شود:

امور مربوط به «عمل»	امور مربوط به «عمل»	امور مربوط به «عمل»
انجام گرفتن لحظه‌ای و فوری	انجام گرفتن دائمی	انجام گرفتن تدریجی و هدفمند
موجود جاندار و غیر جاندار	فقط جاندار	فقط جاندار
دلالت بر انجام گرفتن با برنامه و بدون قصد و یا قصد و نیت و بدون قصد و با علم و آگاهی و یا بدون علم و آگاهی	دلالت بر انجام گرفتن با برنامه و قصد و نیت و علم و آگاهی، متکی به هدفمند بودن و عاقبت‌اندیشی	دلالت بر انجام گرفتن با برنامه و قصد و نیت و علم و آگاهی، متکی به هدفمند بودن و عاقبت‌اندیشی و با مهارت و ظرافت انجام گرفتن کار
کننده کار در کانون توجه است	کار انجام شده در کانون توجه است	مؤثر و تأثیرپذیری هر دو در کانون توجه است
هم‌نشینی با واژه «خیر»	هم‌نشینی با واژه «صالح»	هم‌نشینی شدن با مسایقی که دلالت بر انجام اموری که نیاز به مهارت و تجربه دارد
توصیف انجام گرفتن کارهای خداوند	عدم تناسب به انجام گرفتن کارهای خداوند	ایجاد و فراهم کردن اموری که در آن مهارت و ظرافت در کانون توجه باشد، خداوند به خودش نسبت می‌دهد
مقدمه‌ای برای انجام کارهای بزرگ	بیان نتایج خوب‌بخشی یا نگرین‌بخشی ابدی کارهای انسان	نتایج کارهایی که نیاز به مهارت باشد

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش گویای آن است که معنی کانونی انجام کار «فعل»، «عمل» و «صنع» در قرآن کریم معنای دقیقی دارند که هر یک بر اساس سیاق مربوط به خود به کاربرد ویژه‌ای دارند که بررسی آن به شرح زیر است:

۱. ما انسان‌ها معمولاً برای فهم هر متنی تلاش می‌کنیم به مراد گوینده دست پیدا کنیم، از این جهت برای دستیابی به مراد و مفهوم‌سازی الهی در آیات و به‌کارگیری آموزه‌های قرآن در زندگی، به ابزارهای تحلیلی جدید نیاز داریم.

یکی از این ابزارها، فهم درست دانش مفردات الهی است که به وسیله دانش معناشناسی در سیاق و بافت آیات فهمیده می‌شوند. بنابراین، نخست لازم است کاربردهای حسی هر واژه را برای دستیابی به معنای اصلی مورد بررسی قرار دهیم، سپس برای دستیابی به مراد و مقصود الهی در دل آیات پردازیم.

۲. نظریه پیش‌نمونه این پژوهش، بر این دلالت می‌کند که واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع» بدین جهت که قریب‌المعنی هستند، دارای مقولاتی هستند که ذهن انسان به طور خودکار اشتراکات معنایی و لفظی آن‌ها را دسته‌بندی می‌کند، پس لازم است نخست معنای پیش‌نمونه‌ای و معنای مرکزی، این واژگان را که معنای مادی و مرتبط با طبیعت هستند، به دست آوریم، سپس برای رسیدن به مراد الهی بر اساس شبکه معنایی و ساختار قرآنی، این واژگان را احیاء کنیم.

بر این اساس، این نتیجه حاصل شد که «فعل» انجام کار را در کمترین زمان و «عمل» استمرار انجام کار و «صنع» مهارت انجام کار را بیان می‌کند، و همچنین این نتیجه حاصل شد که خداوند هر واژه‌ای را در جای خود بازسازی می‌کند، تا این واژگان با قریب‌المعنی بودن تمام حالات انسانی را در هر موقعیتی که باشد، در برگیرند تا فهم ناصواب و کج فهمی صورت نگیرد.

۳. بررسی اتمولوژی واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع»، این نتیجه حاصل شد که در زبان قرآن به طور کلی هر واژه‌ای که با حرف «ف» شروع می‌شود بر نفوذ و شکاف و تأثیر و ایجاد دلالت می‌کند. شروع واژه «فعل» هم با حرف «ف» است که دلالت بر نفوذ پیدا کردن در دل اشیاء و ایجاد و تغییر در آن‌هاست و کاری است که با جدیت تمام و نیروی مضاعف انجام می‌گیرد.

همین امر دلالت بر شتاب و سرعت دارد، زیرا «فعل»، چیزی است که خدای سبحان کارش را با آن توصیف می‌کند به جهت این که «فعل» شامل کاری است که در یک لحظه انجام می‌گیرد و خداوند قادر است کارش را در یک چشم بر هم زدن انجام دهد و نیاز به تلاش و کوشش و رنج و زحمت ندارد.

واژگانی که با حرف «ع» شروع می‌شود، نوعی بر جمع شدن و بسته شدن دلالت می‌کند که شروع واژه «عمل» با حرف «ع» است که «عمل»، عبارت از مجموعه‌ای از کارهای متکی به تلاش و کوشش با رنج و زحمت است که مداوم باشد و چیزی است که تمام عمر انسان را در بر می‌گیرد.

۴. واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع» در حرف «ع» مشترک هستند، که دلالت بر نوعی اشتراک معنا هم می‌کنند؛ پس معنای هر سه واژه در تأثیرگذاری در چیزی جمع می‌شود، در «فعل»، تأثیرگذاری در چیزی که از جهت مؤثر باشد در کانون توجه قرار می‌گیرد به همین جهت، تأثیرگذاری خداوند به عنوان کننده کار اصلی به عنوان فاعل با واژه «فعل» بیان می‌شود، یعنی خود انجام دهنده در کانون توجه قرار می‌گیرد و در «عمل» ایجاد اثر در چیزی که نمود ظاهری و بیرونی داشته باشد در کانون توجه قرار می‌گیرد. بدین جهت، انجام کاری که به عنوان نتیجه و تأثیر باور و تلاش و کوشش شخص به طور مداوم است، خود «عمل» یعنی انجام کار، در کانون توجه قرار می‌گیرد.

در «صنع» کننده کار (مؤثر) و کار انجام شده (تأثیر پذیر) در کانون توجه قرار می‌گیرد، به خاطر اینکه در «صنع» انجام دهنده باید مهارت و توانایی لازم را برای انجام کار را داشته باشد، چون این مهارت و توانایی در کار انجام شده نمود پیدا می‌کند، در نتیجه مؤثر و تأثیر پذیری در کانون توجه است.

۵. تفاوت واژگان «فعل»، «عمل» و «صنع» در شبکه معنایی چنین است که «عمل» در مورد چیزی گفته می‌شود که از روی فکر اندیشه و برنامه و قصد و نیت باشد. به همین جهت مقرون به علم است و کاری است که به موجود با اختیار مربوط می‌شود. کاری که یک بار انجام بگیرد «عمل» به آن تعلق نمی‌گیرد، بلکه «فعل» است و «فعل» مقدمه‌ای برای «عمل» و عام‌تر از «عمل» است و اینکه از موجود زنده با اراده و قصد و نیت یا بدون علم و اراده از انسان یا حیوان و یا از جامد

سر بزند «فعل» به آن تعلق می‌گیرد. بر این اساس، کارهای کوچک و لحظه‌ای مقدمه‌ای برای انجام کارهای بزرگ می‌شوند، در نتیجه به طور مداوم طول زندگی انسان را در برمی‌گیرند تا آخر عمر ادامه پیدا می‌کنند. در نهایت پاداش و جزائی که خدا برای خوشبختی یا بدبختی ابدی انسان در نتیجه کارهای انجام شده مداوم به او می‌دهد، با واژه «عمل» بیان می‌کند، در واژه «صنع» امری در کانون توجه قرار می‌گیرد که انسان برای کارش که به نتیجه مطلوب برسد باید مهارت و توانایی لازم برای انجام آن کار را پیدا کند و همچنین یادآوری می‌شود هیچ کاری از بصیرت خداوند پنهان باقی نمی‌ماند هر چند که با تمام مهارت و توانایی انجام بگیرد.

منابع و مأخذ:

- ابن جنی، ابو الفتح عثمان (۱۹۵۲)، الخصائص، تحقیق محمد علی نجار، القاهرة: دار الکتب المصریه.
- ابن عاشور التونسی، محمد الطاهر (۱۹۸۴)، التحرير والتنوير، ناشر: الدار التونسیه للنشر.
- ابوهلال العسکری (۱۴۱۲)، الفروق اللغویه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين قم.
- احمد بن فارس، ابوالحسن (بی تا)، معجم مقایس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر.
- اولمان، ستیفن (۱۹۷۵)، دور الكلمه فی اللغة، ترجمه کمال بشیر، قاهره: مکتبه الشباب.
- آلوسی، شهاب‌الدین (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- حسن جبل، محمد حسن (۲۰۱۰)، المعجم الإشتقاقی الموصل لألفاظ القرآن الکریم، القاهرة: مکتبه الآداب.

- خضر الدورى، محمد ياس (۲۰۰۶)، دقائق الفروق اللغويه فى البيان القرآنى، بيروت: دار الكتب العلميه.
- شوکانى، محمد بن على (۱۴۱۴)، فتح القدير، بيروت، ناشر: دار ابن كثير.
- على نعمة، حيدر (۲۰۱۲)، ظاهرة الإشتقاق و أثرها فى إثراء الدلالة اللغويه للمفردة القرآنيه، مجلة استاد جامعة بغداد، عدد ۲۰۱.
- فخرالدين، أبو عبدالله (۱۴۲۰)، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير) بيروت: التراث العربى دار إحياء.
- قرشى، سيد على اكبر (۱۳۷۱)، قاموس القرآن، طهران: دار الكتب الإسلاميه.
- مصطفىوى، حسن (۱۳۶۰)، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ۸، طهران: ورشة الترجمة.
- مطيع، مهدي (۱۳۸۷)، معناشناسى «زيبايى» در قرآن كريم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق عليه السلام.
- نكونام، جعفر (۱۳۹۰)، درآمدى بر معناشناسى قرآن، قم: انتشارات دانشكده اصول دين.
- الحسينى الكفوى، أبوالبقاء (۱۹۹۸)، الكليات، فصل العين، تحقيق: عدنان درويش، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- أنيس، ابراهيم (۱۹۷۶)، دلالة الألفاظ، قاهره: مكتبة الأنجلو المصرية.
- ايزوتسو، توشيهيكو (۱۳۶۱)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، چاپ هشتم، تهران: سهامى انتشار.
- پالمر، فرانك رابرت (۱۳۹۱)، نگاهى تازه به معنى شناسى، ترجمه كورش صفوى، چاپ ششم، تهران: نشر مركز.
- پرچم، اعظم و نصرالله شاملى (۱۳۸۹)، تداخل معنائى واژگان مترادف در شعر جاهلى و واژگان قرآن، علوم قرآن و حديث، ش ۸۴.
- حامد الصالح، حسين (۱۳۹۰)، تأويل واژگانى قرآن كريم «تحليل معنا شناسى»، ترجمه ابو الفضل سجادى و محمود ميرزاى، انتشارات دانشگاه اراك.

- خوشدل، حسین (۱۳۸۸)، «معنی عمل صالح در قرآن کریم»، دانشگاه کاشان، پژوهش‌های علوم قرآن.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۲۰۰۶)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق: دارالعلم.
- سیوطی، جلال الدین (۱۹۵۱)، الإتقان فی علوم القرآن، مصر: شركة مكتبة مصطفى البابي الحلبي.
- صفوی، کورش (۱۳۸۷)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: شرکت انتشارات سوره.
- عباس، حسن (۱۹۹۸)، خصائص الحروف العربیه، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
- قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۹۰)، معناشناختی قرآن، چ ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.